

فریدریش نیچه

تبارشناسی اخلاق

(یک جدل نامه)

ترجمہ ی

داریوش آشوری



فهرست

۷	دییاجه‌ی مترجم
۱۳	پیش‌گفتار
	جُستارِ یکم
۲۵	«خیر و شر»، «خوب و بد»
	جستارِ دوم
۶۹	«گناه»، «بدوجدانی» و از این‌گونه چیزها
	جستارِ سوم
۱۲۵	معنای آرمانِ زهد چی‌ست؟
۲۱۱	برابرنامه

جُستارِ یکم

«خیر و شر»، «خوب و بد»^۱

۱

از این روان‌شناسانِ انگلیسی از بابتِ کوشش‌هایی که تاکنون درباره‌ی تاریخِ خاستگاهِ اخلاق کرده‌اند - و تنها کوشش‌هایی‌ست که درین باب شده - سپاسگزار می‌باید بود؛ امّا پنهان نم‌اند که اینان خود در چشمِ ما معماهایی در خورِ توجّه‌اند و در مقامِ معماهایِ جاندار این برتریِ اساسی را بر کتاب‌هاشان دارند که [برخلافِ کتاب‌هاشان] خودشان نظرگیر اند!^۲ این روان‌شناسانِ انگلیسی به‌راستی در پیِ چیستند؟ آنان را همیشه خواسته و ناخواسته در یک کار می‌توان یافت و آن این‌که شرمگاه^۳ عالمِ درونیِ ما را بیرون‌کشند و عاملِ اصلیِ کارگر و راهبر در بالیدنِ اخلاق را در آن جست‌وجو کنند. یعنی، درست آن‌جا پی‌جویی می‌کنند که غرورِ عقلیِ انسان کمتر از همه خوش دارد در آن چیزی بیابد (برایِ مثال، در

1. "Gut und Böse", "Gut und Schlecht" / "Good and Evil", "Good and Bad"

2. interessant / interesting

3. partie honteuse

پرورانده باشند که چیزهای دل‌خواه خویش را در پای حقیقت قربان کنند؛ در پای هر حقیقتی، اگرچه حقیقت‌های ساده و دردناک و زشت و زنده و نا-مسیحی و نا-اخلاقی — زیرا چنین حقیقت‌هایی نیز هست.

۲

درودها مان همه آن ارواح نیک را باد که درین تاریخ‌گزاران اخلاق سروری می‌کنند! اما، دریغا که ایشان را بی‌گان بهره‌ای از روح تاریخی^۱ نیست و همانا که ارواح نیک تاریخ همگی ایشان را بی‌پشت و پناه رها کرده‌اند! اینان همگی، چنان‌که رسم دیرینه فیلسوفان است، از بنیاد نا-تاریخی می‌اندیشند و درین جای هیچ شکی نیست. و از همان آغاز که دست به کار کنند و -کاو در باب خاستگاه مفهوم و حکم «نیک» می‌شوند، بی‌دست و -پایی تبارشناسی اخلاق‌شان آشکار می‌شود. ایشان چنین می‌فرمایند که «در اصل مردمان کردارهای ناخودخواهانه^۲ را از دیدگاه کسانی که از آن‌ها برخوردار بودند و به سودشان بود، می‌ستودند و نیک می‌خواندند. سپس خاستگاه این ستایش به فراموشی سپرده شد. و از آن‌جا که کردارهای ناخودخواهانه را همواره بنا به عادت نیک شمرده و ستوده بوده‌اند، آن‌ها را یک‌باره نیک دانستند، چنان‌که گویی به ذات خویش نیک اند.» می‌بینید که همین خاستگاه‌شناسی نخستین نیز هم‌اکنون تمامی ویژگی‌های نوعی هنجار فکری روان‌شناسان انگلیسی را دربر دارد: [از دیدگاه ایشان] ما «سودمندی» را داریم و «فراموشی» و «عادت» و سرانجام «خطا» را، و این‌ها همه را بنیاد آن ارزش‌گذاری‌ای می‌انگارند که تاکنون انسان و الاثر از آن همچون گونه‌ای امتیاز بشری

ماندگرای^۱ عادت یا در فراموشکاری یا در یک سر هم بندی کور و تصادفی و مکانیکی ایده‌ها یا در چیزی یکسره بی‌گش^۲ و خودبه‌خود و بازتابانه^۳ و جزئی و یکسره احمقانه). به‌راستی چه انگیزه‌ای این روان‌شناسان را همیشه درست به این جهت می‌کشاند؟ آیا نه یک غریزه نهفته و بدذات و پست که کار آن پست کردن انسان است و دست خود را رو نمی‌کند؟ و یا چیزی چون یک بدگمانی از سر نو میدی، از نوع بدگمانی آرمان‌خواهان سرخورده به زهرناکی و تیره‌بینی گراییده؟ و یا یک دشمنی و بداندیشی خرد زیرزمینی نسبت به مسیحیت (و افلاطون)، که هرگز به آستانه‌ای آگاهی نیز نرسیده است؟ و یا شاید یک ذوق هوسباز که به دنبال چیزهای هرگز-ندیده است و ناسازه‌های دل‌آزار و چیزهای پیش پا افتاده و پوچ زندگی؟ یا، سرانجام، چیزی از این‌ها همه؛ یعنی اندکی پستی، اندکی تیره‌بینی، اندکی دشمنی با مسیحیت، اندکی خارشک داشتن و به دنبال فلفل - نمک گشتن؟

اما شنیده‌ام که می‌گویند اینان همان غوک‌های سرد چندش‌آور اند که از دیرباز دور و -بر انسان و در درون‌اش می‌پلکیده‌اند و جست و -خیز می‌کرده‌اند، چنان‌که گویی در مایه‌ی حیات خود اند، یعنی در مرداب. اما من نه تنها زیر بار این حرف نمی‌روم که آن را باور نیز ندارم. اما آن‌جا که نشود از راز چیزی سردرآورد، شاید بشود آرزویی کرد. من از تبه دل آرزو می‌کنم که در مورد اینان ماجرا درست بازگونی این باشد؛ یعنی که این پژوهندگان روان و ذره‌بین‌گذاران بر آن، از بنیاد جانورانی باشند دلیر و بلنداندیش و پرغرور؛ چنان کسانی که بدانند چه گونه هم دل و هم درد خویش را در بند نگاه دارند و خود را برای آن

۱. vis inertiae (در اصل به لاتین)، به معنای inertia (ماندگرای) در انگلیسی.

2. Passiv / passive

3. reflexmässig / reflexive